

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

داکتر عباس آزادیان



درآمدی بر شکنجه

بخش دهم

جنبه‌های تنوريك شکنجه

به چهار جنبه مهم ارتباطی که شکنجه‌گران سعی در ایجاد آن دارند و یا جزو طبیعت شکنجه است اشاره کردیم که عبارت بودند از غیرقابل درک بودن حادثه شکنجه، درهم شکسته شدن پیوندهای طبیعی و انسانی، عدم امکان فرار از موقعیت و احتمال ایجاد پیوند نزدیک و انحرافی با شکنجه‌گر. تأثیرات فیزیولوژیک و روانی این جنبه‌های شکنجه را بررسی کردیم و نشان دادیم که فرد می‌تواند به بی‌تفاوتی عاطفی، افزایش برانگیختن عصبی و تکرار تجربه زندان و شکنجه در ذهن و یا کابوس‌هایش دچار شود اکنون به بررسی مدل‌های بیولوژیک توضیح دهنده این واکنش‌ها می‌پردازیم.

لازم به توضیح است که این مدل‌های تنوريك واکنش در مقابل حوادث شدید و دردناک از آزمایش‌های گوناگون بر حیوانات آزمایشگاهی به دست آمده‌اند. شکی نیست که هرگاه مدلی بر نمونه‌های تجربی بر حیوانات آزمایشگاهی استوار شود این سؤال پیش می‌آید که آیا این نتایج قابل انطباق بر انسان هست یا نه؟ این نکته‌ای است قابل بحث؛ ولی به طور کلی نظر اغلب کارشناسان و محققان این است که حداقل برداشت‌های کلی آنها بر انسان قابل انطباق است به خصوص اگر حیوانات مورد آزمایش از میان پستانداران و به خصوص میمون انتخاب شده باشند. نکته دیگر این است که اغلب این آزمایشها بر مدل انعکاس‌های شرطی پاولفی استوار می‌باشند. البته آزمایش‌های پاولوف نیز بر روی حیوانات آزمایشگاهی صورت گرفتند ولی او از آن نتایج برای توضیح روند "یادگیری" انسانها استفاده

کرد. در این نوشته بر این اساس حرکت می‌کنیم که خواننده از نظریات شرطی کلاسیک پاولف آگاهی ابتدائی دارد. مدل بیولوژیک تاثیرات و اختلالات اضطرابی به دنبال سوانح و حوادث ناگوار بر سه پدیده استوار می‌باشند که عبارتند از: شوک غیرقابل فرار، انزوای اجباری و قطع ارتباط با مادر.

۱- شوک غیرقابل فرار

در این دسته از آزمایش‌ها حیوانات را در مقابل فشارها و شوکهای گوناگون قرار داده واکنش آنها را بررسی کردند. این آزمایشها در دهه ۷۰ بسیار برجسته بودند و سلیگمن^۱ و سپس آنیسمن^۲ نقش اساسی در این آزمایش‌ها را به عهده داشتند. شوک‌های مختلف الکتریکی در شرایط بسیار متفاوت به حیوانات وارد آمد و واکنش‌های حیوانات مورد دقت قرار گرفت. این مشاهدات منجر به رشد نظریه "بی‌پناهی آموخته شده"^۳ شد. براساس این نظریه حیواناتی که مورد شوک الکتریکی (شکنجه) قرار گرفته بودند دچار عوارض گوناگونی شدند. این عوارض عبارتند از: (۱) کاهش توان یادگیری راه فرار از شرایط دشوار و اضطراب‌آور، (۲) کاهش نیروی محرکه برای یادگیری واکنش‌های تازه در روابط گوناگون، (۳) کاهش نیروی محرکه برای رفتاری که منجر به پاداش می‌شود، (۴) کاهش توان کاوشی در محیط، (۵) افزایش علائم بیانگر فشار استرسی مزمن، (۶) کاهش توان ایمنی واکنشی در برخورد با عوامل مهاجم و افزایش امکان رشد غده‌های متعدد در این حیوانات.

کاشگران برآنند که علت اصلی بروز علائم فوق عدم وجود کنترل بر محیط می‌باشد. این امر به خصوص به دلیل عدم توان کنترل شوک (شکنجه) و عدم توان فرار از موقعیت شکنجه می‌باشد. حتی هنگامی که اثرات شکنجه بهبود پیدا می‌کند، حیوانات شکنجه شده در مقابل استرس‌هایی که برایشان وارد می‌شود، واکنش شدیدتری نشان می‌دهند. این حیوانات آنچنان در مقابل شکنجه‌های مکرر شرطی می‌شوند که حتی در برخورد با فشارها و دشواریهای روزمره هم، حداکثر واکنش فیزیولوژیک و عصبی را نشان می‌دهند.

علت بروز حداکثر واکنش در مقابل حوادث معمولی چیست؟ اکثر محققان بر این نظرند که ریشه امر در واکنش‌های شیمیایی - عصبی نهفته است. واکنش اولی شکنجه غیرقابل اجتناب منجر به افزایش تولید و استفاده از عوامل شیمیایی انتقالی عصبی می‌شود. این عوامل عبارتند از نوراپی‌نفرین^۴ دوپامین^۵ و سروتونین^۶. تحت شرایط دشوار و ناگوار و برای مقابله با خطر مقادیر زیادی از این ناقله‌های عصبی تولید می‌شوند. ولی در عین حال به میزان بیشتری هم مصرف می‌شوند. این عدم توازن بین عرضه و تقاضا ادامه پیدا می‌کند. محققان در بررسی مقدار ناقله‌های عصبی موجود در دستگاه‌های عصبی حیوانات تحت شرایط فشار مداوم مشاهده کرده‌اند که برآیند آنها کمتر از معمول می‌باشد. مشکل در اینجا است که ادامه شرایط خطرناک و غیرقابل کنترل، منجر به شرطی شدن دستگاه عصبی می‌شود. در نتیجه حتی دشواریهای معمولی و کم اهمیت‌تر و حتی یادآوری حوادث شدید ناگوار مثل شکنجه، منجر به حداکثر واکنش سیستم عصبی می‌شود. این امر به صورت حداکثر تولید ناقله‌های عصبی و در نتیجه افزایش برانگیختگی خود را نشان می‌دهد.

در نتیجه مصرف بیش از حد این ناقله‌ها و بعد از به پایان رسیدن این ناقله‌های عصبی، حیوان دچار بی‌تفاوتی عاطفی در برخورد با محیط می‌شود. وجود این دو پدیده، افزایش برانگیختگی و بی‌تفاوتی عاطفی بعدی را در انسان‌هایی که

¹ Sligman

² Anisman

³ Learned helplessness

⁴ Norepinephrin

⁵ Dopamine

⁶ Serotonin

دچار حوادث شدید و ناگوار مثل شکنجه شده‌اند در فصلهای قبل مطرح کردیم. محققان از این هم فراتر رفته، نقش داده‌های گوناگون را در این حیوانات مطالعه کردند. آنها دیدند که داروهایی که مانع از بین رفتن ناقله‌های عصبی می‌شوند و یا آنهایی که سطح این ناقله‌ها را به حد طبیعی برمی‌گردانند مانع از ایجاد بعضی از رفتارهایی می‌شوند که در بالا به آنها اشاره شد. از طرف دیگر داروهایی که تعداد این ناقله‌ها را در دستگاه عصبی پائین می‌آورند باعث افزایش بروز "بی‌پناهی آموخته شده" میشوند.

علاوه بر ناقله‌های عصبی فوق‌الذکر، بعضی از مراکز عصبی هم در این مراحل نقش قابل توجهی دارند. مهمترین مرکز عصبی در رابطه با شرایط ناگوار و سوانح، مرکزی در بصل‌النخاع به نام لوکس کورولس^۷ است. این مرکز به وسیله محققان به عنوان "مرکز حادثه" نامگذاری شده است زیرا که برانگیزنده و اکنشه‌های هشدار در شرایط دشوار و ترس‌آور می‌باشد. محققان نشان داده‌اند که عناصر و داروهایی که باعث تحریک این مرکز می‌شوند، واکنش "بی‌پناهی آموخته شده" را افزایش می‌دهند در حالی که موادی که تاثیر آرام کننده بر این مرکز دارند باعث کاهش این واکنش شرطی می‌شوند. در آزمایشهای دیگر، کاوشگران این مرکز عصبی را در حیوانات ویران کردند و حاصل این بود که این حیوانات بدون توجه به عاقبت کار، درگیر حوادثی شدند که قبلا از آنها اجتناب می‌کردند. این مطالعات نشان می‌دهد که علاوه بر اختلال در سیستم ناقله‌های عصبی ممکن است، به طریقی که هنوز برای ما شناخته شده نیست، ضربه‌های مکرر روحی و فیزیکی در عملکرد این "مرکز حادثه" تغییرات عملکردی به وجود بیاورد. این تغییر بر عملکرد کلی موجود زنده، چه از لحاظ فیزیولوژیک و چه از لحاظ روحی تاثیر می‌گذارد و به شرطی شدن بیشتر واکنش ناهنجار در مقابله با محرکهای محیطی منجر می‌شود.

احتمال زیادی وجود دارد که پدیده‌های مشابهی در دستگاه عصبی انسان هم اتفاق بیفتد. واکنش انسانها هم در مقابل حوادث همانگونه که در بخش‌های قبل اشاره شد، به مقدار زیادی مشابه واکنشهای حیوانات می‌باشد. خصوصیتی که در مورد "اختلالات اضطرابی پس از سانحه" آوردیم به رفتار "بی‌پناهی آموخته شده" حیوانات بی‌شباهت نمی‌باشد.

۲- انزوای اجباری

هنگامی که حیوانات را به زور از حیوانات دیگر مجزا کردند (مثلا در قفس) رفتارهای تهاجمی حیوانات افزایش یافت، در حالی که توانایی‌های رفتاری دیگری آسیب دید. بعضی از حیوانات دیگر لب به غذا نزدند و بعضی از حیوانات دیگر به خودآزاری پرداختند. هنگامی که حیوانات وحشی به اسارت درآمده و در انزوا نگه داشته شدند دچار ناراحتی‌های تغذیه‌ای، افزایش رفتارهای خودآزاری، و حتی بالا رفتن درصد بیماریهای عفونی و مرگ شدند. بعضی از حیوانات دچار افزایش رفتارهای تهاجمی شدند که می‌توانست به مرگ آنها منجر شود.

نشان دادیم که هنگامی که حیوانات دچار شوکهای متعدد می‌شوند و امکان فرار هم برای آنها وجود ندارد تولید و مصرف ناقله‌های عصبی تغییر می‌کند. مطالعات مشابهی در میان حیواناتی که در انزوا نگه داشته شده‌اند انجام گرفته است. این مطالعات نشان می‌دهد که پرخاشگری و یا رفتارهای تهاجمی تحریک شده به وسیله انزوا در ارتباط با کاهش مقدار سروتونین در دستگاه عصبی می‌باشد. آزمایش‌های گوناگون در میان خانواده‌های مختلف موشها نشان می‌دهد که درجه رفتارهای تهاجمی، ارتباط مستقیم با میزان کاهش سروتونین دارد. از طرف دیگر در آزمایشهایی

⁷ Locus Coeruleus

که بطور شیمیائی و یا با آسیب زدن به ساختمانهای مغزی مسؤول، میزان سروتونین در دستگاه عصبی حیوانات کاهش داده شده، رفتارهای تهاجمی افزایش یافته است.

مشاهدات کلینیکی و مطالعات مقایسه‌ای نشان می‌دهد که انسانهای حادثه دیده هم، در تنظیم رفتارهای پرخاشجویانه، چه در رابطه با خود و چه در رابطه با دیگران، دچار مشکل می‌شوند. این مشاهده تازه‌ای نیست و حتی دانشمندان و روانشناسان دهه‌های چهل هم متوجه این موضوع شده بودند. به طور مثال کاردینر در مطالعات خود درباره عواقب عصبی جنگ به این نتیجه رسید که عصبی مزاج بودن و دچار خشم غیرقابل کنترل شدن آنی دو خصیصه اصلی کسانی است که در نتیجه جنگ دچار عوارض روانی می‌شوند. از آنجائی که در معرض شوک مداوم و یا در موقعیت انزوا قرار گرفتن در حیوانات منجر به کاهش سروتونین در دستگاه عصبی می‌شود، می‌توان مکانیسم مشابهی را هم در انسانها در نظر گرفت.

در واقع مطالعات گوناگون در میان انسانها اشاره به احتمال درستی این نظریه دارد. مطالعات گوناگون نشان می‌دهد که در موقعیتهای کاملاً متفاوتی میزان این ناقل عصبی کاهش یافته است. این موقعیتهای شامل حیوان آزاری، خودکشی، رفتارهای نسنجیده و تصمیم گرفتن بدون تعقل، درگیر دعوا شدن و دیگر آزاری، اعتیاد به مواد مخدر، افسردگی و حتی تمایل به آتش زدن می‌شود. هر چند محققان متعددی گرایش دارند که این کاهش میزان سروتونین را امری ژنتیک بدانند، مطالعات متعدد نشان می‌دهد که درصد بالائی از افرادی که دچار عوارض فوق می‌شوند، در کودکی دچار تهاجم فیزیکی و تجاوز جنسی واقع شده‌اند.

این مطالعات به طور خلاصه نشان می‌دهد که منزوی کردن حیوانات منجر به کاهش میزان سروتونین در دستگاه عصبی آنها می‌شود که منجر به بروز رفتارهای ناهنجار می‌شود. پدیده‌های مشابهی در انسانها این احتمال را قوی می‌کند که مکانیسم مشابهی در انسانهایی که دچار حادثه‌های شدید شده در کار است که منجر به ناهنجاری‌های رفتارهای گوناگون می‌شود.

۳- جدا کردن از مادر

سومین مدل بیولوژیک واکنش در مقابل حوادث شدید، کارهای تحقیقاتی است که به طور عمده در میان میمونها صورت گرفته است و در این تحقیقات میمونها را از مادرشان جدا کردند. واکنش میمونها معمولاً شامل اعتراض اولی و ناامیدی بعدی می‌شد. رفتارهای مشابهی در میان انسانها دیده می‌شود. این رفتارها بی‌شبهت به دو جنبه رفتاری "اختلال اضطرابی بعد از سانحه" که شامل افزایش برانگیختگی و سپس بی‌تفاوتی عاطفی است، نمی‌باشند. میمونهای که جدا از مادر بزرگ شدند، بیشتر در خطر رفتار ناهنجار و عکس‌العمل زیاد هنگام جدائی در دوره بلوغ بودند.

نکته جالب این است که تغییرات مشابهی با آنچه در مورد انزوای اجباری و شوک غیرقابل فرار گفته شد، در دستگاه عصبی این حیوانات هم به وجود آمد، مواد شیمیائی که میزان دوپامین، و نوراپی‌نفرین را در دستگاه عصبی پائین می‌آورند باعث ایجاد روحیه ناامیدی در میان این میمونها شد. در يك آزمایش میمونهای جوان را دو دسته کردند. يك دسته را از مادر جدا کرده ولی در میان سایر میمونهای هم‌سن قرار دادند و دسته دوم را جدا از مادر و سایر میمونها کردند و به هر دو گروه میزان معینی از مواد شیمیائی که باعث کاهش ناقلهای عصبی فوق‌الذکر می‌شد، تزریق کردند. میمونهای که در میان میمونهای دیگر بودند عکس‌العملی نشان ندادند در حالی که میمونهای جدا شده از مادر و از دوستان دچار کاهش رفتارهای مختلف و افزایش روحیه ناامیدی و گوشه‌گیری شدند. در آزمایش دیگر تعداد نوراپی‌نفرین خون میمونهای از مادر جدا شده را در حال استراحت و هنگامی که تحت استرس

قرار گرفته بودند بررسی کردند. این آزمایش نشان می‌دهد که این میمون‌ها در حال استراحت تعداد کمتری از این ناقله‌های عصبی در خون خود داشتند در حالی که در شرایط استرس تعداد ناقله‌ها بیشتر از میمون‌های دیگر بود. میمون‌های از مادر جدا شده همچنین از میزان سروتونین کمتری برخوردار بودند.

این مطالعات نشان می‌دهد که میمون‌های از مادر جدا شده در هنگام مواجهه با محرک‌های جدید دچار رفتارهای ناهماهنگ و ناهنجار می‌شدند و رفتارهای تهاجمی بیشتری در مقایسه با سایر میمون‌ها از خود نشان می‌دادند. همانطور که اشاره شد این میمون‌ها در صورت مواجهه با جدائی در سن بلوغ بیشتر از دیگر میمون‌ها در معرض رفتارهای ناهنجار بودند.

خلاصه این سری مطالعات در میان میمون‌ها این است که جدائی از مادر در هنگام کودکی می‌تواند منجر به رفتارهای ناهنجار گوناگون در سن بلوغ بشود. این جدائی از مادر می‌تواند به تغییرات مختلف در دستگاه عصبی منتهی شود و برای مثال مقدار ناقله‌های عصبی سیستم ممکن است تغییر کند. مکانیسم این تغییرات هنوز روشن نیست. این تغییرات خود می‌توانند باعث شوند که حیوان و یا انسان در برخورد با شرایط دشوار متفاوت رفتاری نابه جا و ناهنجار داشته باشد و یا واکنشی تند و شدید در مقابل شرایط معمولی داشته باشد.

اجازه بدهید مطالب گفته شده را جمع‌بندی کنیم. در این بخش سه مدل بیولوژیکی توضیح دهنده واکنش‌های ناهنجار در برابر ضربه‌های مختلف روحی و فیزیکی، شوک‌های غیرقابل اجتناب، انزوای اجباری و جدائی از مادر، مورد بررسی قرار گرفتند. نشان داده شد که هر سه مدل به نتایج مشابهی می‌رسند. به نظر می‌رسد که در هر سه مدل دستگاه عصبی و به خصوص اختلال در میزان ناقله‌های عصبی در ایجاد علائم ناهنجاری رفتاری دخالت دارند. به نظر می‌رسد که دستگاه عصبی توان تنظیم سیستم را از دست می‌دهد و به خصوص در مواجهه با ضربه‌های شدید و یا حتی غیرشدید مانند استرس‌های روزمره، واکنش غیرطبیعی و زیاده از حد را از خود نشان می‌دهد. نتیجه کلی این تغییرات کاهش نیروی محرک برای ادامه فعالیت، بی‌پناهی و ناامیدی است که با بروز ناگهانی خشم و رفتارهای تهاجمی به صورت خود و دیگر آزاری همراه است. به نظر می‌رسد که ضربه‌های ناگوار و شدید در زندگی که می‌تواند شامل شکنجه بشود پدیده مشابهی را در دستگاه عصبی فرد شکنجه شده به وجود می‌آورد.

شدت واکنش انسان در مقابل شکنجه بستگی به مدت شدت و تکرار مکرر شکنجه دارد. احتمالاً عوامل گوناگون اجتماعی و فردی دیگر در شکل‌گیری واکنش فرد در مقابل این رفتارهای شدید غیرانسانی زجرآور دخالت دارند. این عوامل می‌تواند شامل کمبود پشتوانه‌های اجتماعی فرد در حین اسارت و بعد از آزادی، موقعیت سیاسی جامعه، موقعیت خانوادگی و اقتصادی فرد شود.

عوامل و تجربه‌های دیگر مثل جدائی از مادر در کودکی، تجربه جدائی‌های مکرر، تجربه ضربه‌های زودهنگام فیزیکی و غیره -مثل تنبیه شدن‌های مکرر و راه فرار نداشتن- نیز ممکن است در شکل‌گیری رفتار و واکنش انسان در مقابل این حوادث و تجربه‌های غیرانسانی موثر باشند. در فصل‌های گذشته نشان دادیم که تمامی انسان‌های شکنجه دیده دچار عوارض روحی و روانی نمی‌شوند. اما آن دسته از انسان‌های شکنجه شده که دچار ناراحتی‌های گوناگون می‌شوند، احتیاج به کمک دارند. احساس نیاز به کمک به خصوص برای کسی که زندگی را در هدف مبارزه برای دیگران در خطر قرار داده ممکن است امری غیرقابل قبول باشد. امیدوارم که در این چند فصل نشان داده باشم که هیچ جای شرمی برای کمک گرفتن از افرادی که در این رشته تخصص دارند، وجود ندارد. اولاً که این عوارض جسمی و روحی جنبه جهانی دارد و در تمامی کشورها که در آن شکنجه امری شایع است بروز کرده اند. ثانیاً این امر تنها محدود به شکنجه‌شدگان سیاسی نمی‌باشد و شامل سایر شکنجه‌شدگان حتی انسان‌هایی که درگیر سایر شرایط

دشوار مافوق تحمل عادی انسانی شده‌اند می‌شود، ثالثاً نشان دادیم که تغییرات اجتماعی در فشارهای روحی و فیزیکی منجر به تغییرات شیمیایی در دستگاه عصبی می‌شود که می‌تواند مستقل از خواست و اراده فرد باشد. اگر در جوامع شکنجه‌زده امکان کمک به شکنجه‌شدگان محدود است و یا موجود نیست، در بعضی از جوامع غربی این امکان وجود دارد. این امکان حاصل تلاش‌های بخشی از نیروهای آگاه و پیشرو این جوامع و حاصل تلاش‌های انسانهای شکنجه شده و مهاجر می‌باشد. حد و حدود این کمک‌ها به هیچ وجه کافی نیست.

تصویر شماره ۱: خلاصه آزمایش‌های صورت گرفته در میان حیوانات، عوارض حاصله و نتیجه نهایی کاهش توان فرار کاهش توان یادگیری کاهش توان عمل کردن کاهش توان کاوش در محیط ناراحتی‌های مزمن افزایش ترشح هورمونها کاهش نیروی ایمنی و دفاعی بدن بی‌پناهی آموخته شده اضطراب غیرقابل اجتناب آزمایش‌های حیوانی اختلال در ارتباط با سایر حیوانات واکنش اعتراضی، پرخاشگری واکنش دفاعی، بی‌پناهی انزوای اجباری افزایش پرخاشگری کاهش میل غذا خوردن رفتارهای خودآزاری واکنش غیرمنطقی و شدید به محرکهای محیطی و ضربه‌ها افزایش بی‌عاطفی‌گی در برخورد به محیط